



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ (۶) وَيَلْ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۷) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹) مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰) هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ (۱۱) ﴿

عدم تأمل اهل یقین در آیه بودن آسمان و زمین

سوره مبارکه «جاثیه» همان طوری که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد، ششمین «حم» از «حوامیم»^۱ هفت گانه است که درباره اصول دین است. غالباً این گونه از سوره با تبیین وحی و تنزیل کتاب آسمانی شروع می شوند. بخش اول سوره مبارکه «جاثیه» مانند بعضی از سوره گذشته برای بیان آیات الهی است. در بحث قبل ملاحظه فرمودید یک وقت است که می فرماید اگر کسی آسمان و زمین را خوب بررسی کند و فکر کند به مقصد می رسد که خدایی هست؛ ولی تعبیر این گونه از آیاتی که در سوره «جاثیه» آمده، این است که خود آسمان «آیه» است، خود زمین «آیه» است، نه اینکه بعد از تأمل در اینها پی می برید که اینها «آیه» است. یک وقت است که

۱. حوامیم، نام گروهی سوره های چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می شوند. این سوره ها به ترتیب عبارت اند از: «غافر (مؤمن)، فُصِّلَتْ، شوری، زُخْرُف، دُخان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده اند و حتی نزول آنها را نیز یکجا دانسته اند.

برای افراد عادی سخن می‌گویید، می‌گویید که اگر شما این امور را خوب بررسی کنید پی می‌برید که اینها نشان قدرت الهی است، یک وقت برای خواص بحث می‌کنید که این خودش «آیت» و نشانه است. برای خواص و برای اولیای الهی و برای اهل یقین، سراسر جهان مثل عصای موسی است، نه اینکه عصای موسی چون مُعتاد است بشود «آیت» و این جریان زمین و آسمان و باد و باران و نظم خاص، «آیت» نباشند؛ منتها چون ما در «آیت» و معجزه غرق هستیم، اینها به حساب «آیت» نمی‌آیند. اصرار قرآن کریم از این آسمان و زمین که خود اینها «آیت» هستند این است؛ لذا برای اولیای الهی لازم نیست که بررسی کنند، فکر کنند که چون ممکن هستند - حالا یا امکان ماهوی یا امکان فقری - واجبی دارند و مانند آن، خود اینها «آیه» می‌باشند. همان‌طور افرادی که «عصا» را می‌دیدند یا «ید بیضاء» را می‌دیدند، این‌طور نبود که حالا بعدها پی ببرند این معجزه است، متن معجزه را می‌دیدند؛ لذا فرمود اگر کسی ایمان داشته باشد، اهل یقین باشد و اهل تعقل باشد، اینها را «آیه» می‌بیند.

تعبیری که درباره «لیل و نهار» شده است، پنج - شش طایفه از آیات بود که تا حدودی گذشت؛ اصل آفرینش «لیل و نهار»، اختلاف «لیل و نهار»، ایلاج^۱ «لیل» در «نهار» و «نهار» در «لیل»، تکویر^۲ «لیل» در «نهار» و «نهار» در «لیل»، «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ»^۳ «تاریک» بودن آیت است، «روشن» بودن آیت است؛ البته ظلمت آیت نیست، چون عدم است، ولی «ظِلّ» چون یک شبه وجودی دارد آیت است.

پرسش: در مورد قطب شمال و ...

۱. سوره حج، آیه ۶۱؛ سوره لقمان، آیه ۲۹؛ سوره فاطر، آیه ۱۳؛ سوره حدید، آیه ۶.

۲. سوره زمر، آیه ۵.

۳. سوره اِسرَاء، آیه ۱۲.

پاسخ: به هر حال همه اینها نشانه هستند و سراسر عالم نشانه است؛ منتها چون ما عادت کردیم باید فکر کنیم تا به مبدأ پی ببریم، ما در آیات الهی غرق هستیم! بنابراین «ایلاج» یک طایفه است، «تکویر» یک طایفه است، این پنج - شش طایفه نشان می‌دهد کل اینها «بذاتها» آیت هستند.

اصل بودن روز بر شب بخاطر حرکت سایه دنبال نور

در مسئله اینکه آیا شب قبل از روز است یا روز قبل از شب، ملاحظه فرمودید که این نزاع راه ندارد، چون زمین کروی است و شب و روز با هم هستند؛ اما یک بحث دیگر راه دارد که کدام اصل است و کدام فرع؟ آن را قرآن تعرض کرده که روز اصل است و شب فرع؛ زیرا شب سایه است و سایه به دنبال شاخص می‌رود و به دنبال نور می‌رود، نه اینکه نور به دنبال شاخص بیاید. هر جا نور حرکت می‌کند به دنبال آن سایه هم حرکت می‌کند. اینکه در سوره مبارکه «فرقان» - که آیه آن خوانده شد - فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾^۱، ما در مقام اثبات، از سایه پی می‌بریم که آفتاب از دایره «نصف النهار» گذشت؛ ولی رهبری قرآن این است که سایه اگر می‌گردد، برای این است که شمس گشت! ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾، این نور چون حرکت می‌کند سایه زمین هم به دنبال آن حرکت می‌کند. در مقام اثبات؛ البته ما چون دسترسی به سیر شمس نداریم و حرکت آن برای ما روشن نیست، آن دقت را نداریم و نمی‌توانیم بینیم، از حرکت سایه پی می‌بریم که این از دایره «نصف النهار» گذشت و مثلاً وقت نماز ظهر است؛ ولی در مقام تحقیق و ثبوت، شمس دلیل سایه است! در مقام اثبات برای ما سایه دلیل قرار می‌گیرد و پی می‌بریم به اینکه شمس حرکت کرد، مثل همان دود و آتش؛ این آتش دلیل دود است، ولی ما از راه دود پی به آتش می‌بریم، فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۵.

در جریان اصل و فرع، آن را در سوره مبارکه «أعراف» مشخص کرده است؛ آیه ۵۴ سوره مبارکه «أعراف»

این است که: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ

النَّهَارَ﴾، این ﴿يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ﴾ که دو تا مفعول گرفت؛ یعنی «يَجْعَلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى اللَّيْلَ غَاشِيَةً النَّهَارَ»؛ خدا

شب را پرده روز قرار می‌دهد و این پرده روی روز می‌افتد. الآن که این جا روز است، بعد از چند ساعت آن پرده

می‌آید روی این روز؛ اصلی هست به نام روز که این پرده به دنبال اوست؛ لذا فرمود: ﴿يَطْلُبُهُ حَثِيثًا﴾؛ یعنی به

سرعت و بدون فاصله این سایه، آن نور را تعقیب می‌کند. طالب «تابع» است و مطلوب «اصل» است، فرمود سایه

به دنبال نور حرکت می‌کند، ﴿يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ﴾؛ یعنی «يَطْلُبُ اللَّيْلُ النَّهَارَ حَثِيثًا»، «سَرِيعًا».

مرآة بودن کل جهان برای خالق

به این قسمتی که ذکر شد قرآن پرداخت و درست هم هست، برای اینکه نور تابع سایه نیست، سایه تابع نور

است؛ منتها مطلب مهمی که ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «فرقان» به آن اشاره کرده که فرمود مگر نمی‌بینید؟

﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾ و یا تعبیر به «آیه» کردند، می‌خواهد بفرماید کلّ عالم سایه است برای ﴿نُورُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.^۱ ما در مسائل عادی مسئله «مرآة» را داریم و می‌فهمیم، مسئله سایه را داریم و می‌فهمیم، اما

با کثرت می‌فهمیم، هرگز بدون کثرت اینها برای ما روشن نیست. «مرآة» که اسم ابزار است، یعنی وسیله رؤیت؛ ما

یک شیشه، جیوه، قاب و صحنه‌ای لازم است که عکسی در آن مُنطبع بشود تا بگوییم این شیشه و قاب و جیوه که

آینه عرفی است، ابزار رؤیت آن صورت باشد. این ابزار و این اسم «آلة» برای آن است که ما به وسیله این ابزار

صورت را در آن می‌بینیم، این آینه عرفی است که وقتی به بازار مراجعه کردیم و می‌گوییم آینه، چنین چیزی را به ما

نشان می‌دهند؛ اما در کتاب‌های عقلی وقتی می‌گویند «مرآة»، کاری به این شیشه و جیوه و قاب و امثال آن ندارند،

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

زیرا این شیشه آن صورت را نشان می‌دهد و آن صورت به درد عارف نمی‌خورد، عارف آن صورت را آینه می‌داند که به وسیله آن، صورت‌آفرین را با قلب مشاهده می‌کند؛ این ابزار «آلة» است، این وسیله شهود خدایی است که «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهِدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»^۱ پس اگر در کتاب‌های عرفانی گفتند جهان آینه است، نه یعنی آینه بازار که ما در آن صورت ببینیم، بلکه خود آن صورت را ابزار مشاهده صورت‌آفرین می‌دانند، این یک نحو از تعبیر؛ پس ما چنین چیزی در عالم نداریم، اگر چنین صورتی بخواهد در عالم یافت بشود، شیشه می‌خواهد، جیوه می‌خواهد و قاب می‌خواهد و امثال آنها؛ چیزی در عالم باشد به نام این صورت، چنین چیزی در جهان وجود ندارد. «ظِلٌّ» هم این چنین است! جهان که «ظِلُّ اللَّهِ» است، «ظِلٌّ» حداقل چهار چیز می‌خواهد: یک نور می‌خواهد، یک؛ یک شاخص می‌خواهد که این نور به این شاخص بتابد، دو؛ این شاخص باید حجیم باشد، غلیظ باشد و دو لایه باشد که سایه‌دار باشد، اگر شفاف باشد که سایه ندارد، این سه؛ این سایه باید بیفتد روی چیزی، اگر ما غیر از آن نور و غیر از این شاخص دوجداره‌ای چیزی دیگر نداشته بودیم، سایه نداریم! سایه روی چه چیزی بیفتد؟ هوایی می‌خواهد، فضایی می‌خواهد، جسمی می‌خواهد که این سایه روی آن بیفتد، اگر آفتاب بود و یک چوب و دیگر هیچ که ما هوا هم نداشته بودیم، سایه هم نداشتیم! این سایه روی چه چیزی بیفتد؟ حداقل حالتی که اگر ما بخواهیم سایه را ترسیم بکنیم، چهار چیز می‌خواهیم؛ ولی ذات اقدس الهی خودش خالق است و کل جهان سایه!

عدم معرفت انسان از راه فلسفه و کلام و منطق به مرآة بودن عالم

تصوّر این برای خیلی‌ها سخت است، چه رسد به تصدیق و بحث آن! این سایه روی چه چیزی می‌افتد؟ وجود او هم وجود سایه‌ای است! جایی نیست که این سایه روی آن بیفتد، آسمان و زمین و کل مجموعه عالم و آدم سایه

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۸.

هستند، این سایه روی چه چیزی افتاده است؟ ما با این فلسفه و کلامی که ما معتادیم، ابزار نداریم تا اینها را بفهمند! ما منطقی نخواهیم بحث بکنیم، منطق ما منطق مشاء است که دو نوع حمل را به ما گفته: حمل اولی و حمل شایع صناعی. خیلی ترقی بکنیم و برویم در حکمت متعالیه، یک حمل حقیقت و رقیقت هم پیدا کنیم؛ اما دو تا حمل دیگر: یکی حمل «مرآة» و «ذی المرآة» است، یکی حمل «ظِلّ» و «ذی ظِلّ» است، این حمل چهارم و حمل پنجم، اینها در بازار معرفت نیست! ما با چه چیزی بفهمیم؟ قهراً شاعرانه درمی‌آید! می‌گوییم این شاعرانه است و ذوقی است، چون دسترسی به برهان نداریم! منطق مشاء فقط بار حکمت مشاء را می‌کشد، یک منطق قوی‌تر می‌خواهد که بار حکمت متعالیه را بکشد! یک منطق اقوایی می‌خواهد که بار عرفان را بکشد! آنچه را که دیگران مجاز می‌دانند اینها حقیقت می‌دانند، این چنین نیست که تعبیر عالم به «مرآة» مجاز باشد، یا تعبیر عالم به «ظِلّ» مجاز باشد، فرمود:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾ و این سایه یک وجود ضعیفی است بدون اینکه به جایی تکیه بکند.

به هر تقدیر فرمود این سایه «فرع» است و آن روز «اصل» است، ذات اقدس الهی ﴿يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُ﴾؛ یعنی این سایه به سرعت به دنبال آن می‌افتد که قهراً روز می‌شود اصل و شب می‌شود فرع، این چنین نیست که زماناً یکی مقدم بر دیگری باشد تا با کُرَویت «أَرْض» سازگار نباشد، بلکه واقعاً و تکویناً یکی «اصل» است و دیگری «فرع».

اقامه برهان بر اثبات وجود خدا فقط در مفهوم نه حقیقت

پرسش: ببخشید استاد! فرمودید که برهان‌های اثبات وجود خدا در حوزه حکمت هستند، تعبیر مرحوم علامه

طباطبایی از «برهان صدیقین» در حوزه حکمت است یا نه؟

پاسخ: بله در حوزه حکمت است، این فقط مفهوم است. ما در مفاهیم - الحمد لله - دستان باز است و خیلی زحمت کشیدند؛ اما همین «برهان صدیقین»، همین «بسیط الحقیقة»، همین «صرف الوجود» فارابی و همه اینها، الفاظ و مفاهیمی است. «الله» لفظی است «بما له من المفاهیم»، ذات مُستجمع جمیع صفات کمالیه و جلالیه‌ای که در «جوشن کبیر» آمده است؛ اما همه اینها در فضای ذهن ماست و مفهوم است. آن بیان خیلی لطیف است که وجود مبارک امام صادق در جواب سؤال آن شخص که گفت اینها که مفهوم است؟ فرمود اگر این نباشد: «لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعًا»^۱ مگر ما مکلف هستیم که آن حقیقت را ببینیم؟! آنکه مستحیل است! ما با فکر و استدلال می‌فهمیم که اینها مصداقی دارد و در خارج این «مفهوم» مصداقی دارد، ما آن مصداق خارجی را عبادت می‌کنیم، همین! بخواهیم ببینیم، تازه اوحدی از اولیای الهی مثل حضرت امیر در حدّ صفات فصل سوم را می‌بینند.

إحيای زمین بعد از مرگ و فرق آن با بیدار شدن درختان در بهار

فرمود که اینها آیات الهی هستند و ﴿يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارُ﴾، اما در جریان «إحياء الأرض»، برخی از اهل تفسیر این «إحياء الأرض» که فرمود ما زمین را ﴿فَأَحْيَا بِهَا الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾، این را به نباتات زدند، نباتات را ذات اقدس الهی إحياء می‌کند، اینها را بیدار می‌کند! این درخت‌ها خوابند، وقتی بهار شد اینها را بیدار می‌کنند، این «إيقاظ النَّائم» است؛ این درخت که بیدار شد غذا می‌خواهد، وقتی بخواند تغذیه کند، خاک‌های کنار ریشه خود را تغذیه می‌کند، این خاک مرده است حقیقتاً، بعد از چند روز یا چند هفته زنده می‌شود حقیقتاً. فرمود مگر نمی‌بینند که ﴿أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۲ نه اینکه «يُقَيِّضُ النَّائمَ بعد نومها»! درخت‌ها زنده‌اند؛ منتها خوابند، بهار که شد بیدارشان می‌کند. این خاک‌ها و کودها اینها مرده‌اند، با تغذیه درخت‌ها زنده می‌شوند حقیقتاً. این است که فرمود:

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۸۴.

۲. سوره حدید، آیه ۱۷.

«إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَاکْثَرُوا ذِکْرَ النَّشُورِ»^۳ شما وقتی بهار را دیدید به فکر قیامت باشید، قیامت هم همین‌طور است که

مرده را زنده می‌کند! الآن این خاک زنده شد! این خاک و کود که جماد بودند الآن نبات شدند و زنده شدند. این‌جا

هم «إِحْيَاءُ الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا» کاری به بیداری درخت‌ها ندارد.

پرسش: اینکه خاکِ مرده زنده شده در اثر حرکت جوهری، سقف و حدّ خود را از دست داد و از جسم جمادی

به جسم نباتی تبدیل شده است.

پاسخ: از دست نداد، بلکه کامل‌تر شد، مرده بود و زنده شد.

پرسش: نقص را از دست داد و کمال پیدا کرد.

پاسخ: نقص را از دست دادن سالبه است! وقتی شما گفتید نقص را از دست داد، این قضیه موجبۀ محصله نیست،

قضیه موجبۀ «معدولۀ المحمول» است؛ یک وقت شما می‌گویید «هذا نائمٌ»، خیال می‌کنید که این قضیه موجبۀ است؛

می‌گویید «هذا جاهلٌ»، «هذا فقيرٌ»، «هذا نائمٌ» و «هذا مريضٌ» خیال می‌کنید که اینها قضیه موجبۀ است، اینها

موجبۀ «معدولۀ المحمول» است که حرف سلب در درون این محمول نهاده شده است. یک وقت می‌گویید «هذا غیرٌ

سالمٌ»، این معلوم است که قضیه موجبۀ «معدولۀ المحمول» است، یک وقت می‌گویید «هذا غیرٌ عالمٌ»، این معلوم

می‌شود که موجبۀ «معدولۀ المحمول» است؛ اما یک وقت این حرف سلب را که «غیر» باشد در درون محمول نهاده

می‌کنید و جمعاً می‌گویید «هذا جاهلٌ» یا «هذا فقيرٌ»، اینکه موجبۀ محصله نیست! این در درون خود نفی دارد. وقتی

گفتید «هذا ناقصٌ»، موجبۀ «معدولۀ المحمول» است؛ یعنی «لَیسَ بِکاملٍ» حالا که نبات «نامی» شد، کامل شد و

کمال خودش را پیدا کرد.

۳. مفاتیح الغیب، ج ۱۷، ص ۱۹۴.

فرمود: ﴿آيَاتُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾، این مسئله ایمان و یقین و تعقل، گاهی به صورت تنوع هرکدام به جای یکی دیگر استعمال می‌شوند.

پرسش: استاد اینجا دور پیش نمی‌آید؟ در آیه فرمود: ﴿لَا آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾،^۴ من آیه را بینم تا مؤمن بشوم یا مؤمن بشوم و آیه را بینم؟

پاسخ: بله، کسی که عقلاً و طبق گرایش با دقت هست که همان ﴿يَعْقِلُونَ﴾ هست و ﴿يُوقِنُونَ﴾ هست، اینها این چنین هستند، اما کسانی که بخواهند مؤمن بشوند، یعنی کسانی که لیاقت ایمان دارند و اهل استکبار نیستند؛ یک عده هستند که ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ﴾^۵ چه ارائه بکنید و چه ارائه نکنید، اینها «یستکبرون»؛ یک عده هستند که لایق و قابل ایمان هستند، کسی که قابل ایمان است و ملکه قبول در او هست، او وقتی که آیات الهی را ببیند ایمان می‌آورد، نه اینکه بعد از دیدن بخواهد ایمان بیاورد! بعد از اینکه مؤمن شد، آیات دیگر را که هر لحظه می‌بیند بر ایمان او می‌افزاید که ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾،^۶ اگر آیات تدوینی را ﴿ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾، آیات تکوینی را هر لحظه ببیند ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾، پس اصل برای کسی که سرمایه فطرت دارد و قابل ایمان آوردن است، اینها برایشان اثرگذار است، وقتی هم که اثر کرد در مقام بقا هر چه را که می‌بینند آیت الهی می‌بینند.

اما درباره مؤمن و یقین و ﴿يَعْقِلُونَ﴾ یک فرق کلمه‌ای است که یکی ایمان یکی یقین یکی ﴿يَعْقِلُونَ﴾ است؛ یکی فرق صورت است که در آن جا به صورت «مؤمنین» که اسم است به کار رفت، این جا در ﴿يُوقِنُونَ﴾ و ﴿يَعْقِلُونَ﴾ به صورت فعل مضارع مفید استمرار به کار رفت. برای کسی که بخواهد از آسمان‌ها باخبر بشود، این

۴. سوره انعام، آیه ۹۹.

۵. سوره بقره، آیه ۶؛ سوره یس، آیه ۱۰.

۶. سوره انفال، آیه ۲.

تعقل در آن جا راهی ندارد، چون دسترسی ندارد به آسمان‌ها! این فقط ایمان است که با پذیرش حرف انبیا اثر دارد؛ اما دربارهٔ اختلاف «لیل و نهار» و باران و این گونه از مسائل فیزیکی و شیمی و علم نبات و این چیزها تعقل اثر دارد و کارساز است؛ لذا با ﴿يَعْقِلُونَ﴾ یاد کرد؛ اما آنچه در آسمان‌هاست که تعقل راه ندارد تا انسان درباره آنها بیندیشد و تعقل کند. گاهی هم درباره کل اینها تعبیر به تعقل یا یقین می‌کند که می‌شود تنوع در تعبیر.

استکبار کاذهان کلام حق در برابر خدا و پیغمبر

بعد فرمود اینها آیات الهی هستند؛ هم ذات اقدس الهی این حدیث را گفته که ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾^۷ و هم ما که مسیر کلام الهی هستیم این را نقل می‌کنیم. اگر در سوره «انفال» فرمود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۸ در همه موارد هم می‌فرماید: ﴿وَمَا نَطَقْتَ إِذْ نَطَقْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَنْطِقُ﴾، چون ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾؛ اگر خود این نطق وحی است، پس براساس ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾ می‌شود «وَمَا نَطَقْتَ إِذْ نَطَقْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ نَطَقَ»، این می‌شود «کلام الله»! ما که این مسیر هستیم به حق هستیم، ذات اقدس الهی هم که به حق است، پس از صدر تا ساقه و از ساقه تا صدر حق است. اگر از صدر تا ساقه حق است و کسی به این ایمان نیاورد، به چه چیزی می‌خواهد ایمان بیاورد؟ ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ﴾ بعد از اینکه خدای سبحان فرمود و بعد از اینکه آیاتش به ما رسیده به وسیله ﴿بِأَيِّ سَفَرَةٍ﴾^۹ و ما این آیات را نقل کردیم که ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِيلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ﴾^{۱۰} خدا بر پیغمبر به حق تلاوت کرده، پیغمبر هم به حق بر ما تلاوت می‌کند، اینها به چه چیزی می‌خواهند ایمان بیاورند؟! حالا که این چنین است، ما شش تعبیر عذاب آور را برای اینها آماده کردیم؛ یک: ﴿وَيْلٌ

۷. سوره زمر، آیه ۲۳.

۸. سوره انفال، آیه ۱۷.

۹. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۱۰. سوره عبس، آیه ۱۵.

۱۱. سوره بقره، آیه ۲۵۲.

لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۱﴾، حالا «ویل» چاهی است که در دوزخ است یا اصل تهدید به عذاب است! «أَفَّاك» هم یعنی «کذاب»، مستحضرید که این کلمه یا برای کسی که حرفه او این است، پُر «إفک» است، پُر «دروغ» است، یا نه، یک خبر سنگینِ کاذبانه را او گفته است. مُسیلمه کذاب، او شهرت به دروغ‌گویی نداشت و حرفه او هم کذب نبود، اما همین ادعای نبوت کار سنگینی است که او «أَفَّاك» شد، او کذاب شد. درباره جعفر کذاب هم همین‌طور بود! این «طَرَّار» بود به جای جعفر طیار، حرفه او دروغ نبود، همین که ادعای ناصواب کرد و این کار سنگین را انجام داد، شده کذاب.

پس این صیغه مبالغه، یا برای حرفه و نسبت و پیشه است یا نه، یک وقت کسی کار سنگینی را انجام می‌دهد، با همان یک کار می‌شود «کذاب»، با همان یک کار می‌شود «أَفَّاك». اینها متأسفانه هم کارشان سنگین بود، هم حرفه‌شان سنگین بود! با شنیدن «کلام الله» که ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ و با شنیدن کلام «رسول الله» که آیات را بر ما تلاوت کرد، هم - مَعَاذَ اللَّهِ - گفتند خبری نیست، هم اصرار داشتند بر این کار، یکبارہ نبود؛ لذا اینها به دو جهت «أَفَّاك» هستند و گناه هم دارند؛ لذا «ویل» بر اینهاست، این یک.

چطور اینها «أَفَّاك» هستند؟ برای اینکه ﴿يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنْثَلَىٰ عَلَيْهِ﴾ این آیات الهی را می‌شنوند و حجّت بر او تمام می‌شود؛ اما ﴿ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا﴾، این استکبار او لحظه‌ای و مقطعی نیست، پشت سر هم این استکبار را دارد.

تعبیرات شش‌گانه قرآن کریم برای تهدید کاذبان کلام حق

پس هم کار او سنگین است، چون حرف «الله» و «رسول الله» را نپذیرفت و نمی‌پذیرد و هم اصرار دارد بر این استکبار و نپذیرفتن و این نپذیرفتن او هم مستکبرانه است، چون «کذاب» است، اصرار دارد و مستکبر است، ما برای «إفک» او، اصرار او و استکبار او عذاب‌های گوناگونی را تهیه کردیم: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾، یک؛ ﴿فَبَشِّرْهُ

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». دو. ﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا﴾؛ اگر یک آیه تازه‌ای برسد، نه تنها مسخره می‌کند، بلکه او را سُخریه قرار می‌دهد. «إِتْخَاذُ هُزُوٍ»، مثل اینکه چیزی را اسباب‌بازی قرار بدهد. یک وقت است که سخن از استهزاء است، در سوره مبارکه «زخرف» گذشت که ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾.^{۱۲} یک وقت کسی را مسخره می‌کند، یک وقت است کسی را مثل عروسک‌بازی آن را در مجلس وسیله مسخره قرار می‌دهد، در جلسات، در گفتار، در رفتار و در نوشتارش، این «إِتْخَاذُ هُزُوٍ» است. فرمود اینها کارشان این است - مَعَاذَ اللَّهِ - کتاب الهی را اسباب‌بازی قرار دادند! این غیر از استهزای به کتاب خداست، ﴿يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ غیر از «اتَّخَذَهَا هُزُوًا» است، فرمود: ﴿اتَّخَذَهَا هُزُوًا﴾.

پس ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ یک تهدید، ﴿فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ دو تهدید، ﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ سه تهدید. این تناسب برای این است که کسی که مستکبر است خودش را بزرگ می‌داند و البته این بزرگی کاذب است، مثل ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾.^{۱۳} کسی که عزیز از راه گناه است، عزت او بی‌جهت است؛ استکبار اینها، کبیر بودن اینها و بزرگ بودن اینها کاذب است؛ اگر عزیز بودن و بزرگ بودن اینها باطل بود، ذلیل بودن و خوار بودن اینها درست است، برای اینکه دو طرف که نمی‌شود باطل باشد. اگر کسی عزیز بی‌جهت بود، ذلیل باجهت است و اگر کسی بزرگ بی‌جهت بود، کوچک باجهت است و قیامت هم ظرف ظهور حق است، چون قیامت ظرف ظهور حق است اینها که مستکبر و کبیر بی‌جهت بودند صغیر باجهت هستند، اینها که عزیز بی‌جهت بودند ذلیل باجهت‌اند و قیامت هم ظرف ظهور حق است، «هُون» و خواری و رسوایی اینها روشن می‌شود،

۱۲. سوره زخرف، آیه ۷.

۱۳. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

اینها عذاب «مُهین» دارند؛ لذا فرمود: ﴿عَذَابُ الْهُونِ﴾^{۱۴} در آیات دیگر و ﴿عَذَابُ مُهَيْنٍ﴾ در این آیه، برای اینکه روز ظهور حق است، این چهارم.

﴿مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ﴾، این کلمه «وراء» یا معنای پیشرو است؛ منتها چون اینها ﴿تَبْذَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾^{۱۵} این را پشت سر تعبیر کردند، وگرنه عذاب پیشرو است و جهنم در پیش اینهاست، نه پشت سر اینها! یا نه، آن طوری که کشاف^{۱۶} و امثال اینها ذکر کردند، «وراء» مطلق جهت است، اعم از «أمام» و «خلف»؛ اگر اعم باشد، دیگر آن عنایتی را که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) فرمودند لازم نیست؛ اما اگر «وراء» به معنی پیشرو باشد، تعبیر از «وراء» به خلف که اینها من وراء خودشان قرار دادند؛ یعنی اعتنایی به آن ندارند. فرمودند: ﴿مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ﴾، چرا تعبیر از جهنم به «وراء» شد با اینکه «وراء» پیشرو است، نه پشت سر؟ برای اینکه اینها پشت سر انداختند! ﴿تَبْذَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾؛ به پشت خودشان انداختند.

بعد فرمود: ﴿وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ﴾ هیچ کدام از این دو، مشکل آنها را حل نمی کند؛ نه مال و قدرت مشکل اینها را حل می کند، چون ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ﴾^{۱۷} آن بُت ها و صَنَم ها و وَتَن ها مشکل اینها را حل نمی کنند، چه اینکه در سوره مبارکه «دخان» آیه ۴۱ قبلاً گذشت که ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾؛ هیچ کاری از صَنَم و وَتَن و امثال آنها ساخته نیست.

بنابراین نه مال اینها مشکل اینها را حل می کند و نه آن صَنَم و وَتَن به داد اینها می رسند، هر دو را نفی کرد. فرمود: ﴿وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً﴾ یک، ﴿وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ﴾ آن هم ﴿شَيْئاً﴾ این دو، ﴿وَلَا

۱۴. سوره انعام، آیه ۹۳.

۱۵. سوره بقره، آیه ۱۰۱.

۱۶. الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۴، ص ۳۵۷؛ «و الراء: الجهة التي يواربها عنك الشخص بظله من خلف أو قدام و من لابتداء الغاية».

۱۷. سوره حاقه، آیه ۲۹.

لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱﴾ این پنجمین بار. ﴿هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ﴾ این ششمین بار ﴿مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ﴾. این «رجز» یک عذاب سخت و دردناکی است که در سوره مبارکه «بقره» به آن اشاره شده بود که فرمود از آسمان برای اینها رجزی خدای سبحان نازل می‌کند؛ آیه ۵۹ سوره مبارکه «بقره» این بود: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾. پس این شش بار عذاب برای آن است که «کلام الله» برای اینها ثابت شد، «کلام رسول الله» که نقل «کلام الله» است برای اینها ثابت شد، گذشته از اینکه نپذیرفتند و گذشته از اینکه مسخره کردند، وحی الهی را اسباب بازی قرار دادند! «إِتْخَاذُ هُزُو» غیر از ﴿يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ است، به این صورت درآمدند و این هم یک بار و دوبار نبود: ﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا﴾، اگر - معاذ الله - کسی به این دام افتاد، این تعبیرات شش گانه دامن گیر او خواهد شد.

پرسش: تعبیر به «علم در آیات ما» اینجا فقط همان صرف فهمیدن آیات است یا واقعاً علمی را پیدا می‌کنند؟ پاسخ: نه، واقعاً علم پیدا می‌کنند، چون معجزه واقعاً براینها ثابت شد اینها برایشان کاملاً ثابت شد.

پرسش: این راجع به بعضی هاست.

پاسخ: بعضی از اینها که کافر هستند، آنها که مؤمن بودند ثابت شد و ایمان آوردند که قبول کردند، برای آنها آیات رحمت نازل می‌شود.

پرسش: مثل اینهایی که ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ را به همان حالت برقی که در انسان به وجود می‌آید، ولی با علمش مبارزه می‌کند؛ مثلاً وقتی که من می‌دانم که این پریز برق داره... .

پاسخ: یک وقت است که انسان ایمان نمی‌آورد، این یک مرحله از کفر است که گرفتار می‌شود؛ یک وقت است که گذشته از اینکه ایمان نمی‌آورد استهزاء می‌کند؛ اما یک وقت گذشته از اینکه ایمان نمی‌آورد و استهزاء می‌کند، آیات الهی را اسباب بازی قرار می‌دهد! همان طوری که مؤمنین درجاتی دارند، کفار هم درکاتی دارند، این طور نیست

که طبقات هفت‌گانه جهنم یکسان باشد، اینها «بَعْضُهَا دُونَ الْبَعْضِ» می‌باشند، درباره منافقین گفتند: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ

فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾.^۱

بنابراین یک وقت است که اصل کُفر است، یک وقت است که استهزاء است، یک وقت «إِتْخَاذُ هُزُوٍ» است، یک وقتی اصرار بر این کار است و یک وقت هم مستکبرانه است که همه اینها درکاتی یکی پس از دیگری دارد، «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا»!

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»